شورای ثقافتی جهاد افغانستان
CULTURAL COUNCIL OF AFGHANISTAN RESISTANCE

مهاجر

سید محمد عمر "شهید"

بسم الله الرحمن الرحیم

از نشرات شورای ثقافتی جهاد افغانستان

شاعر : سید محمد عمر شهید

چاپ اول

تعداد چاپ : ۱۰۰۰

سایز صفحات : ۱۸×۱۲

تاریخ چاپ : میزان ۱۳۶۷

شماره عمومی : ۱۵۲

خطاط : عبدالله حنیف

فدای همت هجرت گزینان
که ترک مال و جای و خانه کردند
بصد حیرانی و صد بینوائی
بهر بوم و بری کاشانه کردند

زر و تزویر را در هم شکستند
گریز از قید دام و دانه کردند

به منظور رضای حق تعالی
هوای نفس را زولانه کردند

بدشمن تن ندادند و تپیدند
چه خوش کاری جوانمردانه کردند

مهاجرای که قرآن الهی
بچندین جا بمدحت تر زبان است

چو توصیف تو را قرآن نماید
نیازت کی بوصف این و آن است

ز تو در روی دنیا شور و غوغاست
ز تو در هر کجا ذکر و بیان است

تو را شایسته باشد این فضیلت
تو را این نعمت حق ارمغان است

توئی کامروز در وصفت سخن گوی
بشر این جا ملک در آسمان است

اگر امروز همچون مرغ بی بال

ترا قدرت ببال و پر زدن نیست

اگر امروز بالتقدیر و بالفرض

زبانت را توانای سخن نیست

اگر امروز از ظلم ستمگار

ترا یارای رفتن در وطن نیست

اگر امروز سیری یا گرسنه

گرت یک جامه فرضاً در بدن نیست

اگر در لانهٔ تاریک چون مور
بجز خاک سیاهت در دهن نیست،

تو را این ناگواری‌ها گواراست
تو را این رنج و محنت افتخاراست
تو را این غربت و این ناتوانی
صلاح و خیر و نفع بی‌شماراست
تو را این تیره روزی‌های دلگیر
همه ایقاظ و پند و اعتباراست

تورا این روزگار نابسامان
بسرعت رفته و ناپایدار است

همه این محنت و هر دم شهیدی
بشکل برق خاطف در گذار است

سر از زانوی غم بردار و برخیز
که اهل دین بود با هم برادر

ببین آغوش باز مؤمنین را
جناح الذل را گسترده بنگر

ببین کز مرحمت چون غمگساری است
ببین کز دوستداری چون شود سر
ببین کز شیوهٔ دین پروری ها
بروی ما چسان بگشوده شد در
ببین کز همت ایزد شناسان
شود انصار هر دم مهربانتر
ولی گر هجرتت بهر خدا نیست
مدار از صبر و پاداش انتظاری

که این عنوان نشاید هر کسی را
نه هر کس را بود این افتخاری
نه قرآن این چنین کس را ستاید
نه این نام است او را اعتباری
حساب این عمل داند سراپا
خدای عالم و پروردگاری
که در دنیا و ما فیها امور
از و پنهان نباشد هیچ کاری

تو در واقع همان پیکارجوئی

که عنوان مجاهد را سزائی

تو آن سرباز اسلامی که الحق

سزاوار مکافات و جزائی

تو آن رزمنده از خود گذاری

که جان پروردهٔ رزم و غزائی

توئی کاندر صف پیکار خونین

بدنیای بشر حیرت فزائی

تویی کز همت سرشار وحدت
به خاک کشورت امیدزایی

مجاهد را خدا خود می ستاید
خدا باشد خریدار مجاهد
نباشد جز متاع نفس شیرین
دیگر مالی به بازار مجاهد
نبیند روی دوزخ را به عقبی
همانا چشم بیدار مجاهد

بهشت جاودان با حور و غلمان

بود عاشق به دیدار مجاهد

بود لطف خداوند توانا

همیشه یار و غمخوار مجاهد

مگر در عین حال ای قوم انصار

شمار انیست این ابرا ذ میت

درین آوارگی ها آزمون هاست

درین بیچارگی صدهاست حکمت

شما گردید با آوارگان رحیم
شما گردید غمخواری و خدمت

ولی زین بیش باید بود غمخوار
درین ره بیش باید کرد همت

دل بشکستهٔ هجرت گزینان
همی خواهد بهر قیمت مرمت

نظر باید بانصار مدینه
که آن سرمشق انصار جهان است

به تنها نام انصاری شدن نیست
عمل را دخل کافی درمیان است

مهاجر با تو دارد چشم امید
از ان سویت بر وزد شب دوان است

تورا با خود معین و یار داند
وفادارت به پنهان و عیان است

عطوفت مند باش ای مرد دانا
که وقت آزمون و امتحان است

بدست توست ای انصار غمخوار

دل پر خون صدها داغدیده

نگهدارش که از خود میرود زود

بدان بر بند سیل خون دیده

ز هر سو خون مژگان یتیم است

که بر دامان زیبایت چکیده

ترا از خویشتن دانسته زان رو

بامید تو فرسنخ ها دویده

نه انصاف است کز او چشم پوشی

بود او در غم و تو آرمیده

بمانند تو او هم آدمی بود

به ملک خود سر و سامانهٔ داشت

عزیز قوم خویش و اقربا بود

سرا و باغ و ملک و خانهٔ داشت

مقام عزت و شان و وقاری

به نزد هر خود و بیگانهٔ داشت

بگرد اگرد خود چون شمع روشن

هزاران مونس و پروانه داشت

بخوان همت اش صدها نشسته

چه خوش طبع جوانمردانه داشت

ولی امروز چون از پا درافتاد

تورا باید که بادی یار باشی

به حکم دین و اخلاق و فراست

باو از جان و دل غمخوار باشی

تورا قرآن رسالت داد و فرمود
که همکارش برادر وار باشی
بانجام چنین عالی رسالت
ز سر تا پا مگر عیار باشی
برغم دشمنان دین و قرآن
معین و مشفق و همکار باشی
نمی بینی که کفار ستمگار
چسان خود را بهم پیوست کردند

برای محو دین آسمانی
تمامی خویش را همدست کردند

با استثمار انسان های مظلوم
بهر جانب تلاش و جست کردند

به پیمان هم آهنگی یکایک
تعهد با نشان شست کردند

حریم مسجد الاقصای ما را
قدمگاه یهود پست کردند

چه شد افغانستان باستانی
که از بوم و برش سیلاب خون است
زن و مرد مسلمانان افغان
بسنگرهای سوزان اندرون است
ز فریاد یتیمان مسلمان
جهان هشت و گریبان با جنون است
ز بس باران ناپالم است هر سو
تمام خانمان ها واژگون است

بملیون ها جوان و پیر افغان
شهید عرصهٔ این آزمون است

بجریان چنین پیکار خونین
که گردون زین مصیبت در خروش است

باین کردار بی رحمانهٔ روس
که خون در پیکر عالم به جوش است

مسلمانان چرا غافل نشستند
چرا دنیا باین ماتم خموش است

مگر زین ماجرا واقف نگشتند
مگر امروز وقت عیش و نوش است

بخواند این شعر فردا بهر در
بداند هر که صاحب عقل و هوش است

درین حالت همه بیدار باید
بگرد دشمنان هوشیار باید
کنار از جادهٔ وابستگی ها
گریز از حیلهٔ غدار باید

زغرب سلطه جوی و شرق خونخوار

بدستور خرد بیزار باید

به تشخیص خود و بیگانه دائم

عمیق و عالم و جرار باید

بدست اتفاق و همنوائی

رهٔ مقصود را هموار باید

خداوندا هزاران مادر زار

درین دم بر بساط غم نشسته

هزاران نوعروس آرزومند

بکنج خانهٔ بی محرم نشسته

هزاران طفل بی باعث گرسنه

زبهر قوت بیش وکم نشسته

هزاران موسفیدی دیده پرخون

زرنج وغم به پشت خم نشسته

هزاران دست وپا بشکسته زار

بکوه ودشت بی مرحم نشسته

با اشک مادر گم کرده فرزند

با آه و نالهٔ آن کودک زار

که دائم بر سر راه است چشم‌اش

که کی گردد میسر باز دیدار

بآن سر بر کفان با شهامت

که اندر صحنه افتادند خونبار

بآن سنگر نشینان دلاور

که می رزمند در میدان پیکار

با آن مردی که با اخلاص کامل
درین ره هرچه بودش کرده ایثار

خدایا رونق همبستگی ده
عنایت کن نجات و رستگاری

بروی مادری بگشا ز رحمت
که از غیرت نمی خواهیم یاری

ز حد بگذشته آلام و مشقت
فزون گردیده از حد رنج و خواری

خدایا پیروان دین حق را
بهر جا فایق و پیروز داری

خدایا نصرتی فرما که با ما
نمانده تاب صبر و بردباری

خدایا این جهاد مسلمین را
به هر مرز و دیاری با اثر ساز
ز نیرنگ و فسون سلطه جویان
مسلمانان دنیا را خبر ساز

خدایا در میان اهل ایمان
وفاق و اتحادی مستقر ساز
وداد و اتفاق با ثمر ده
تو دل ها را بهم نزدیک تر ساز

منافق سیرتان فتنه جو را
بهر جا روسیاه و دربدر ساز

خدایا با مسلمانان سراسر
عطا فرما ثباتی خودکفائی

بخود وابستگی بخش و نجاتی
زنا خود آگهی و بی وفائی
زلطف خود عنایت کن بدلها
وفا و الفت و مهر و صفائی
درین ظلمت سرای نفس و شهوت
زنور خود ببخش روشنائی
ازین بردم شهیدی های جانسوز
زفضل و رحمت بخشا رهائی

بمناسبت تقبیح و محکومیت شورای نام نهاد رژیم کمونستی الحادی

حاکم در افغانستان و تکذیب انتخاب عناصر زرخرید دستوری

ای خاک بر دهان تو بی شرم و بی حیا

کامروز از جنایت روس امتنان کنی

روس که هشت سال ز خونت مکیده رفت

امروز از آن سپاس فراوان بجان کنی

دستی که او بخون دو ملیون شده است رنگ

بردیده است بجالی واندر دهان کنی

در دل نه معتقد بخدا و نه با رسول

اظهار دین به لق لق نوک زبان کنی

ناموس و غیرت و شرف و افتخار و دین

این جمله را بخدمت روس ارمغان کنی

این نانجیب را که نفاق آفریده است

آخر چگونه حاکم مسلمان بآن کنی

او حزب پرچم است و به لینین عقیده مند

این زخم و غده را نتوان پانسمان کنی

او سالها علیه دیانت قیام داشت

خواهی هنوز بیشترش امتحان کنی

تا کی خبر نئی که بافغانستان چه شد

تا کی بهای غیرت و دین رایگان کنی

خواهی گزین جنایت بی منتهای روس

مدرک تهیه برکف استمگران کنی

زود آید آن زمان که تو در دادگاه عدل
زین گفته‌ها ندامت خود را بیان کنی

ای نانجیب حیله‌گر ای مظهر نفاق
کی میتوان جنایت خود را نهان کنی

با اجتماع ده نفری خلق و پرچمی
اعلان شور و عدل با فغانستان کنی

این جلسه نیست مجلس شوری بشرمها
دل خوش به های و هوی شکم پروران کنی

بیرون کنی ز قالب ما شین مجسمه
اطلاق اهل علم بآن جاهلان کنی

جز مشت خودفروش کجا در وطن یکی
همکار تست تا که باطمینان کنی

هر چند بر تهاجم و شبخون دهی دوام
هر چند حمله ورزی و بمباردمان کنی

هر چند پیر و کودک ما را بریده سر
بیچاره خلق را همه بی خانمان کنی

بر ما بقدر یک سر سوزن هراس نیست
خود را سیاه روی بنزد جهان کنی

بهتر بود که همچو سه خونخوار بی خدا
ترک دیار ملت جان برکفان کنی

این خاک را مثل بخارا گمان مکن
سودی درین میان نتوان جز زیان کنی

تا یک رمق به پیکر جان برکفان ماست
نتوان که راست قامت خود در میان کنی

دیدی نشان غیرت ما را درین مجال

ما را تو هیچگه نتوان ناتوان کنی

ای شوروی دیل تو بر این هجوم چیست

کاین ظلم بی حساب به بیچارگان کنی

در صحبتت ز صلح و سلم دم زنی همیش

این صلح خواهی است که در این زمان کنی

آخر ترا به ملت افغانستان چکار

کاین شور و شر بخاطر هر این و آن کنی

در خوابگاه شرزه دلیران نامدار

روباه ماده را نتوان پاسبان کنی

ما در مصاف جنگ به سنگر فتاده‌ایم

می کن هر آنچه را که تو خواهی همان کنی

نیروی ما عقیده و ایمان سلاح ماست

ما را بزور و زر نتوان سرگران کنی

کشتیم و می‌کشیم بلطف خدای پاک

هر چند اگر ز آتش سرخت روان کنی

ما انتقام خون دو ملیون شهید را
گیریم اگر هزار چنین و چنان کنی